

## پنج مشکل در بیان حقیقت

برتولت برشت

برگردان: وحید صمدی

توضیح مترجم:

مقاله زیر را برتولت برشت در سال ۱۹۳۸ در پاریس نگاشت. در شرایطی که در بخشی از اروپا بربریت سرمایه داری چهره خود را در فاشیسم به نمایش گذاشته بود. با وجود گذشت بیش از ۷۵ سال از آن تاریخ این مقاله هنوز از جهات بسیاری بیانگر واقعیات جهان کنونی است. نه تنها بر ابعاد مشکلاتی که برشت برای بیان حقیقت برمی شمارد افزوده شده بلکه وارونگی مناسبات حاکم آن چنان مهر خود را بر همه چیز زده که حقیقت نیز همچون دیگر کالاها در بازار عرضه می شود و جستجو و بیان آن دیگر دغدغه ای بیهوده است. از این رو شاید امروز فهم این گفته برشت راحت تر باشد که ما "در عصری زندگی می کنیم که سرنوشت انسان به دست انسان سرشته می شود". و معنای این گفته وی چیزی نیست جز این که، آن چه را که امروز انسان به دست خود می سازد، خود او را به مهمیز می کشد و به قهقرا می برد.

علاوه بر این برشت در این مقاله به خوبی کارکرد مشترک دموکراسی و فاشیسم در خدمت به پدیده ای واحد را به تصویر می کشد. امری که امروز نیز به وضوح قابل مشاهده است. علاوه بر این آن چه را که وی در مورد جمعیت تبعیدیان بیان می کند، چه از زاویه تعلق خاطر آنان به دموکراسی و چه به لحاظ تبیینشان از فاشیسم و بربریت و چه از نظر نقشی که آنان به عنوان ابزاری در دست دموکراسی های میزبان بر علیه کشورهای رقیب دارند، به طرز شگفت با شرایط حاضر همخوان است.

عنوان مقاله برشت "پنج مشکل در نوشتن حقیقت" است که از سوی مترجم با اخذ معنایی عام تر به "پنج مشکل در بیان حقیقت" ترجمه شده است. برشت خود نیز در متن مقاله بارها به همین ترتیب عمل کرده و به جای "نوشتن"، بیان کردن یا "سخن گفتن" را به کار برده است. با وجود این هر جا که در متن "نوشتن" توسط مترجم با واژه "بیان" جایگزین شده است، این واژه در داخل گیومه جا داده شده است.

وحید صمدی

"نویسنده نباید در برابر قدرتمندان سر خم کند، او نباید ضعفا را فریب دهد. البته تسلیم نشدن به اقویا و خیانت نکردن به ضعفا سخت است."

برتولت برشت این نوشته را برای انتشار در آلمان هیتلری به تحریر درآورد. این نوشته توسط انجمن حمایت از نویسندگان آلمان در شماره ویژه نشریه ضد فاشیستی "عصر ما" منتشر شد.

## پنج مشکل در بیان حقیقت

برتولت برشت

هرکس که امروز بخواهد با دروغ و جهالت مبارزه کند و به "بیان" حقیقت دست یازد، باید اقلاً بر پنج مشکل چیره شود. باید شهامت "بیان" حقیقت را داشته باشد، حتی اگر همه جا سرکوب شود. باید از درایت شناخت حقیقت برخوردار باشد، حتی اگر در همه جا بر آن سرپوش گذاشته شود. باید هنر به کار بردن حقیقت را به عنوان یک سلاح داشته باشد؛ و توان شناخت و انتخاب کسانی که حقیقت در دستانشان مؤثر واقع می شود؛ و همچنین تدبیر و زرنگی لازم برای این که حقیقت را در میان آنان ترویج کند. این دشواری ها برای کسانی که تحت شرایط فاشیسم می نویسند عظیمند. اما برای آن هایی هم که تحت تعقیب یا در حال فرارند و حتی برای کسانی نیز که در کشورهای آزاد بورژوازی می نویسند وجود دارند.

### ۱- شجاعت "بیان" حقیقت

البته بدیهی به نظر می رسد که کسی که می نویسد باید حقیقت را بنویسد بدین معنا که آن را منکوب نکند و مسکوت نگذارد یا اینکه چیزی خلاف واقع را بیان نکند. او نباید در برابر قدرتمندان سر خم کند و ضعفا را بفریبد. البته سر خم نکردن در برابر اقویا خیلی دشوار است و فریب دادن ضعفا خیلی سودمند. مالکین را رنجاندن به معنای انکار مالکیت است. صرفنظر کردن از مزد کاری که انجام می دهی، در برخی مواقع به معنای انصراف از کار است. و امتناع کردن از معروفیت در کنار اقویا، در اغلب موارد یعنی کلاً روی گرداندن از شهرت. برای این کارها شهامت لازم است. دوران بیدادهای بزرگ، اغلب دوره هایی هستند که صحبت از امور سترگ و والا در میان است.

در این دوره ها در میانه ی یک هیاهوی قوی حاکی از این که لزوم فداکاری و جانبازی مسئله اصلی است، سخن گفتن از امور جزئی و کوچکی همچون تغذیه و محل سکونت کارگران به شهامت نیاز دارد. وقتی که کشاورزان شرافت باران می شوند، سخن گفتن از ماشین و علوفه ارزان برای سبک کردن کار شریف شهامت می طلبد. هنگامی که از هر فرستنده ای فریاد برمی خیزد که انسان بدون دانش و آموزش بهتر از انسان آگاه است، آن گاه طرح این پرسش که: برای چه کسی بهتر است؟! شهامت می خواهد. وقتی که از نژادهای کامل و ناکامل سخن می رود، طرح این سؤال محتاج شهامت است که آیا گرسنگی و جهل و جنگ، ناهنجاری های ناگوار به بار نمی آورند؟!

همچنین برای گفتن حقیقت در باره خودمان نیز شجاعت لازم است؛ در باره خودمان، شکست خوردگان. بسیاری از کسانی که تحت آزار و تعقیب قرار گرفته اند توانایی فهم اشتباهاتشان را از دست داده اند. تعقیب و پیگرد در نظر اینان بزرگترین بی عدالتی است. تعقیب کنندگان به این دلیل خبیث هستند که دیگران را تحت تعقیب قرار می دهند؛ آن ها، تعقیب شوندگان نیز به خاطر خوبیهایشان تحت آزار قرار گرفته و فراری اند. اما این خوبی، مغلوب شده

است، شکست خورده، بازمانده و بنابر این یک خوبیِ ضعیف، بد، ناپایدار و غیر قابل اعتماد است. به این دلیل که قابل قبول نیست که به خوبی‌ها عجز را نسبت دهیم آن چنان که به باران خیزی اش را.

گفتن این که خوب‌ها نه به دلیل خوب بودن بلکه به دلیل ضعیف بودن مغلوب شده اند شجاعت می خواهد. بدیهی است که در مبارزه با دروغ، باید حقیقت "بیان" شود و حقیقت نمی تواند چیزی کلی، متعالی و چند پهلو باشد. درست از همین طرز کلی، عالی و چند پهلو است که خلاف حقیقت ناشی می شود. وقتی درباره کسی گفته می شود که "او حقیقت را گفت"؛ بدین معنی است که در ابتدا کسانی یا افراد زیادی چیز دیگری گفته اند؛ دروغ یا کلی گویی؛ اما این فرد حقیقت را گفته است؛ موضوعی عملی و واقعی؛ موردی غیر قابل انکار که به مسئله اصلی مربوط است.

کلی گویی و گله کردن درباره شرارت و غلبه خشونت بر جهان و تهدید کردن به پیروزی معنویت در بخشی از جهان که هنوز سخن گفتن مجاز است به شهامت کمی نیاز دارد. این جا بسیاری وانمود می کنند که، گویی سلاح‌ها به سویشان نشانه رفته است. در حالی که فقط دوربین‌های اپرا آن‌ها را هدف گرفته اند. این‌ها مطالبات کلی‌اشان را در دنیای دوستان و افراد بی خطر فریاد می زنند. عدالتی کلی را برای کسانی مطالبه می کنند، که هیچگاه برای آن‌ها کاری نکرده اند. و آزادی ای عام را برای دریافت سهمی از غنیمتی می خواهند که از مدت‌ها پیش با آن‌ها قسمت شده است. این‌ها حقیقت را چیزی تصور می کنند که ملودی زیبایی دارد. اگر حقیقت اندکی آماری، خشک و واقعی باشد، چیزی باشد که برای کشف آن زحمت و مطالعه لازم است، در نظرشان حقیقت نیست، چیزی نیست که آن‌ها را در خلسه فرو برد. آن‌ها فقط در ظاهر حقیقت را می گویند. بیچاره گی آنان این است: آن‌ها حقیقت را نمی دانند.

## ۲- درایت برای شناخت حقیقت

از آن جا که به خاطر سرکوب، "بیان" حقیقت در همه جا دشوار است، برای اغلب مردم مسئله اصلی این است که آیا حقیقت "بیان" می شود یا خیر. فکر می کنند که برای بیان حقیقت فقط شجاعت لازم است، آن‌ها دومین مشکل، یعنی مسئله یافتن حقیقت را فراموش می کنند. نمی توان ادعا کرد که یافتن حقیقت آسان است.

در ابتدا فهم این موضوع آسان نیست که بیان کدام حقیقت ارزشمند است. برای مثال اکنون در برابر دیدگان دنیا بزرگترین کشورهای جهان این چنین آشکار یکی پس از دیگری در بربریتی عظیم غرق می شوند. در عین حال هرکسی می داند که جنگ داخلی ای که با وحشتناک ترین وسایل تدارک می شود، هر لحظه ممکن است به جنگی خارجی بدل شود؛ جنگی که از این قسمت جهان تلی از خاک بر جای بگذارد. این بدون شک یک حقیقت است. اما مسلماً حقایق بیشتری نیز وجود دارند. برای مثال این هم به دور از حقیقت نیست که صندلی‌ها نشستگاهی دارند و باران از بالا به پایین می بارد. بسیاری از شاعران حقایقی از این دست می سرایند. آن‌ها به نقاشانی شبیه اند که دیواره‌های کشتی ای در حال غرق شدن را با تصاویری از گل و بلبل و میوه جات می آریند. همان سبک هنری طبیعت بیجان- Stilleben.

بزرگترین مشکل ما، برای آن‌ها وجود ندارد؛ وجدانشان هم راحت است؛ در برابر قدرتمندان بی تفاوت و در برابر فریاد ستم‌دیدگان لاقید، بر تابلوهایشان رنگ می‌زنند. بی معنا بودن رفتارشان در خودشان بدبینی "عمیقی" تولید می‌کند که آن را به قیمت خوبی می‌فروشند. بدبینی‌ای که باید در واقع بیشتر برای دیگران و به خاطر وجود چنین اساتید و چنین معاملاتی مصداق داشته باشد. با تمام این‌ها تشخیص فوری این مسئله هم ساده نیست که حقایق آنان درباره چیزهایی همچون صندلی یا باران است. آوای حقایقشان معمولاً طور دیگری است، شبیه حقایقی است درباره امور مهم. به این دلیل که در حال حاضر معنای خلاقیت هنری در این نهفته است که به امور [نامربوط] اهمیت عطا شود.

تازه وقتی دقیق می‌نگریم، متوجه می‌شویم که آن‌ها فقط می‌گویند: یک صندلی یک صندلی است و هیچ کس قادر نیست بر علیه این که باران به سمت پایین می‌بارد، "کاری کند". این افراد حقیقتی را نمی‌یابند که ارزش "بیانش" را داشته باشد.

دیگرانی هم هستند که واقعا به ضروری‌ترین مسائل می‌پردازند و از قدرتمندان و فقر نمی‌ترسند؛ باوجود این از یافتن حقیقت عاجزند. این دسته با کمبود دانش مواجهند. از موهوماتی کهنه و از تعصباتی آشنا که در ایام گذشته اغلب در فرمی زیبا شکل گرفته سرشارند. دنیا برایشان بیش از حد بغرنج است. واقعیات را نمی‌شناسند و روابط را نمی‌فهمند. [برای کشف حقیقت] علاوه بر نگرش، دانش‌های قابل کسب و متدهای قابل یادگیری مورد نیاز است. در این دوران آشفتگی و دگرگونی‌های بزرگ، شناخت دیالکتیک ماتریالیستی، اقتصاد و تاریخ برای همه نویسندگان الزامی است. مواردی که در صورت وجود پشتکار و جدیت لازم از طریق کتاب‌ها و دستورالعمل‌های عملی قابل کسب هستند.

می‌توان حقایق زیادی را [یا حداقل] بخشی از حقیقت یا موضوعاتی را که به دریافت حقیقت می‌انجامد به شیوه‌هایی ساده کشف نمود. داشتن متد در تحقیق خوب است، ولی یافتن حقیقت بدون متد و حتی بدون تحقیق هم ممکن است. اما با چنین روند تصادفی‌ای به سختی می‌توان به ارائه چنان تصویر شفافی از حقیقت نائل شد که انسان‌ها براساس آن دریابند که چگونه باید عمل کنند. کسانی که فقط وقایع کوچکی را می‌نویسند، قادر نیستند که امور این دنیا را به پراتیکی برای تغییر هدایت کنند. اما منظور از حقیقت فقط همین است و نه چیزی دیگر. این افراد که مایلند حقیقت را بنویسند، رشد نیافته‌اند.

اگر کسی آمادگی نوشتن حقیقت را دارد و قادر است که آن را بشناسد، [در برابر او] هنوز سه مشکل دیگر باقی است.

### ۳- هنر بکار بردن حقیقت همچون یک سلاح

حقیقت باید به خاطر پیامدهایش برای عمل بیان شود. یک مثال از حقیقتی که از آن پیامد عملی‌ای قابل استنتاج نیست و یا می‌تواند به پیامدی نادرست منجر گردد، این نگرش متداول است که در بسیاری از کشورها شرایطی ناگوار حاکم است که از بربریت ناشی می‌شود. مطابق این نگرش فاشیسم موجی از بربریت است که با عنصر خشونت بر سر برخی کشورها نازل شده.

بنابر این درک، فاشیسم قدرتی تازه در میان سه قدرت است و در کنار (و بالاتر از) کاپیتالیسم و سوسیالیسم قرار دارد. بر این اساس نه فقط جنبش سوسیالیستی، بلکه کاپیتالیسم هم می تواند بدون فاشیسم همچنان وجود داشته باشند و غیره. مسلماً این یک ادعای فاشیستی است. نوعی تسلیم در مقابل به فاشیسم است. فاشیسم فازی تاریخی است که سرمایه داری به آن وارد می شود؛ از این لحاظ چیزی نو و درعین حال کهنه است. این خود کاپیتالیسم است در کشورهای فاشیستی که الان دیگر به صورت فاشیسم عرضه می شود و مبارزه با فاشیسم فقط در صورت مبارزه با کاپیتالیسم امکان پذیر است. به عنوان عریان ترین، مهاجم ترین، خشن ترین و شیدانه ترین شکل کاپیتالیسم.

چه طور کسی که ادعای مخالفت با فاشیسم را دارد می خواهد حقیقت را درباره فاشیسم بیان کند، در حالی که هیچ چیز علیه سرمایه داری که فاشیسم را بوجود آورده نمی گوید. نتیجه عملی چنان حقیقتی به کجا خواهد انجامید؟ کسانی که علیه فاشیسم اند بدون آن که علیه کاپیتالیسم باشند، آن ها که از بربریتی می نالند که از بربریت ناشی می شود، شبیه کسانی هستند که می خواهند سهمشان را از گوساله بخورند؛ اما گوساله نباید ذبح شود. آن ها می خواهند گوساله را بخورند اما خورش را نبینند. آن ها خشنود خواهند شد اگر قصاب پیش از قسمت کردن گوشت دست هایش را بشوید. آن ها بر علیه مناسبات مالکیتی نیستند که بربریت را ایجاد کرده، فقط علیه [خود] بربریتند. آن ها صدایشان را علیه بربریت بلند می کنند و این کار را در ممالکی انجام می دهند که همان مناسبات مالکیت حاکم است. جایی که اما قصاب هنوز پیش از قسمت کردن گوشت دست هایش را می شوید.

ممکن است برای مدتی کوتاه و تا زمانی که شنوندگان باور دارند که در کشورهای خودشان بربریتی پیش نخواهد آمد، اتهامات با صدای بلند بر علیه این بربرمنشی مؤثر واقع شوند. کشورهای معینی هنوز قادرند که مناسبات مالکیت در سرزمین خود را با وسایلی مؤثر اما با خشونت کمتر نسبت به دیگر کشورها محافظت کنند. دموکراسی برای آنان هنوز همان کاری را می کند که خشونت باید برای دیگران انجام دهد؛ یعنی تضمین مالکیت بر ابزار تولید. انحصار بر کارخانجات، معادن و زمین ها در همه جا شرایط بربریت را ایجاد می کند؛ با وجود این [در برخی کشورها] کمتر قابل رؤیت است. بربریت قابل رؤیت می گردد به محض آن که محافظت از انحصارات دیگر فقط با خشونت آشکار ممکن باشد.

در برخی از کشورها برای حفظ بربریت انحصارات نیازی به صرف نظر کردن از تضمین های رسمی حکومت قانون و همچنین چشم پوشی از مطلوبیت هایی همچون هنر، فلسفه و ادبیات نیست. از آن جا که این کشورها در جنگ آتی منافعی دارند، با کمال میل به میهمانانشان که کشور خود را به خاطر چشم پوشی از چنین مطلوبیت هایی محکوم می کنند گوش فرا می دهند. آیا باید پذیرفت که اینان حقیقت را دریافته اند، زیرا به طور مثال با صدای بلند به مبارزه ای بی امان با آلمان فرا می خوانند؟ "زیرا که این، کشور واقعی شیطان در عصر حاضر، شعبه ای از دوزخ و محل اقامت دشمنان مسیح است!" بهتر است بگوییم که اینان مردمی نابخرد، درمانده و زیان بار هستند. زیرا پیامد این چرنیدیات این است که این سرزمین (آلمان) باید ریشه کن شود. همه کشور با تمام انسان هایش؛ زیرا گاز سمی هنگام کشتن به دنبال مجرمین نمی گردد.

آدم سطحی که حقیقت را نمی شناسد عموماً خود را زمخت و غیر دقیق بیان می کند. او درباره آلمانی ها چرنید می گوید و از دست شیطان شاکیست. شنونده در بهترین حالت نمی داند که چه باید بکند. آیا باید تصمیم بگیرد آلمانی

نباشد؟ آیا اگر او خوب باشد دوزخ ناپدید خواهد شد؟ سخن گفتن از بربریتی که از بربریت ناشی می شود نیز از این نوع چرندیات است. بربریت از بربریت منتج می شود و توسط فرهنگ و مدینیتی متوقف خواهد شد که از تربیت و آموزش ناشی می شود. همه ی این ها کاملا کلی گوییست [و] به خاطر پیامدهای عملی اش گفته نشده و اساسا برای "هیچ کس" بیان گردیده است.

این چنین توصیفات فقط عناصر اندکی از مجموعه ی علل را ارائه می دهند و نیروهای محرکه معینی را به عنوان نیروهای غیر قابل کنترل تعریف می کنند. چنین توضیحاتی حاوی ابهامات زیادی هستند که نیروهای بوجود آورنده فاجعه را پنهان می دارند. با تاییدن کمی نور، انسانها به عنوان مسبب این فجایع ظاهر می شوند. به خاطر آن که ما در عصری زندگی می کنیم که سرنوشت انسان به دست انسان سرشته می شود.

فاشیسم یک فاجعه طبیعی نیست که از طبیعت انسان ها به سادگی قابل فهم باشد. اما حتی در برخورد با بلایای طبیعی نیز روش های تبیینی وجود دارند که در شان انسانند، زیرا که به تمامی توان مبارزاتی انسان رجوع می دهند. پس از زلزله بزرگی که یوکوهاما را ویران کرد بسیاری از نشریات آمریکایی عکس هایی را منتشر کردند که تلی از خاک را نشان می دادند. از جمله تصویری با عنوان "steel stood" ( فولاد سرپا مانده است) و حقیقتا، کسی که در نگاه اول تنها ویرانی را دیده بود اکنون متوجه می شد که شرح تصاویر توجه را به ساختمان های بلندی جلب کرده که همچنان سرپا بودند. از میان تبیین هایی که می توان از یک زلزله ارائه داد، موارد مهم و بی نظیری از مهندسی ساختمان وجود دارند که جابجایی خاک، نیروی ضربه، گرمای قابل گسترش و غیره را در نظر می گیرند و در سازه به کار می بندند تا در برابر زلزله مقاومت کند. کسی که می خواهد فجایع بزرگ فاشیسم و جنگ را که بلایایی طبیعی نیستند، تبیین کند باید حقیقتی معطوف به عمل را خلق کند. او باید نشان دهد که این فجایع توسط کسانی که مالک ابزار تولید هستند برای انبوه انسان های کارگری که فاقد این وسایلند ایجاد می شوند.

اگر کسی می خواهد در بیان حقیقت درباره شرایطی فاجعه بار موفق باشد، باید آن را طوری بنویسد که بتوان علل قابل اجتناب آن واقعه را شناخت. اگر این علل قابل اجتناب شناخته شوند می توان با این شرایط مصیبت بار مبارزه کرد.

۴- قدرت تشخیص برای گزینش کسانی که این حقیقت در دست هایشان مؤثر واقع می شود

در طی قرن ها سنت معامله با نوشتجات در بازار عقاید و روایت ها که طی آن نگرانی نویسنده درباره انتشار نوشته اش برطرف شد، در نویسنده این تصور بوجود آمد که مشتری یا خریدار [یا] واسطه، نوشته را به دیگران منتقل می کند. او فکر می کرد که: من می گویم، و آن کس که بخواهد بشنود، می شنود. در واقع او گفت؛ و آنان که قادر به پرداخت [پولش] بودند، او را شنیدند. صحبت هایش توسط همه شنیده نشد. و کسانی که آن را شنیدند، نخواستند همه اش را بشنوند. در این باره هرچند هنوز اندک اما خیلی گفته شده است. من می خواهم در این جا فقط تاکید کنم که یک "نوشته" از "برای کسی نوشتن" بوجود می آید. حقیقت را نمی توان فقط نوشت؛ باید آن را تماما برای کسی نوشت که با آن بتواند کاری را آغاز کند. شناخت حقیقت یک فرایند مشترک نویسنده و خواننده با یکدیگر است.

برای خوب گفتن باید بتوان خوب شنید و چیزهای خوب را شنید. حقیقت باید با تامل گفته و با تامل شنیده شود. و برای ما نویسندگان این مهم است که به چه کسی حقیقت را می‌گوییم و چه کسی آن را به ما می‌گوید.

ما باید حقیقت درباره وضعیت فاجعه بار را به کسانی بگوییم که این موقعیت برای آنان بیشترین مصیبت را به بار می‌آورد. و باید آن را از طریق آن‌ها یاد بگیریم. نباید فقط مردمی با گرایشی معین را مورد خطاب قرار داد، بلکه باید با مردمی نیز صحبت نمود که این گرایش با شرایط زندگیشان تناسب دارد. [با در نظر گرفتن این که] شنوندگان شما هم متحول می‌شوند! حتی جلادان هم ممکن است مخاطب باشند اگر که، مزد دار زدن دیگر پرداخت نگردد یا این که خطر این کار خیلی زیاد شود. دهقانان بایرن مخالف هر نوع انقلابی بودند، اما هنگامی که جنگ به درازا کشیده بود و جوانانی که به خانه برمی‌گشتند جایی در مزرعه نمی‌یافتند، جذبشان به انقلاب امکان پذیر شد. این برای نویسنده مهم است که آهنگ حقیقت را به حق ادا کند. معمولا لحنی نرم و ترحم انگیز شنیده می‌شود؛ لحن کسانی که آزارشان به مگسی هم نمی‌رسد. بیچاره ای که این لحن را می‌شنود، بیچاره تر می‌شود. افرادی که چنین لحنی دارند شاید دشمن نباشند، اما مسلما هم‌رزم نیستند. حقیقت رزمنده است. او فقط با ناراستی مبارزه نمی‌کند، بلکه با انسان‌هایی هم می‌جنگد که آن را می‌گسترانند.

#### ۵- ترفند و زیرکی برای ترویج وسیع حقیقت

بسیاری مغرور از این که شهادت بیان حقیقت را دارند، خشنود از اینکه آن را یافته اند، شاید خسته از کار شکل دادن به حقیقت به عنوان حربه ای برای عمل، بی تاب در انتظار دسترسی به کسانی [نشسته اند] که به خاطر منافعشان از حقیقت دفاع کنند. آنان نیازی نمی‌بینند که اکنون ترفند یا تدبیر خاصی را نیز برای ترویج آن بکار برند. بدین ترتیب آن‌ها به پایان کارشان می‌رسند. در همه زمان‌ها وقتی که حقیقت سرکوب و پنهان می‌شده برای گسترش آن حيله به کار رفته است. کنفوسیوس یک تقویم تاریخ میهن پرستی جعل کرد. او فقط لغات معینی را تغییر داد. مثلا آنجا که گفته شده بود "فرمانروای کان فیلسوف وان را کشت زیرا که او چنین و چنان گفته بود" او به جای کلمه "کشت" کلمه "به قتل رساند" را گذاشت. هر جا که نوشته بود فلان سلطان در سوءقصدی جان سپرد؛ به جای کلمه "جان سپرد" می‌نوشت "به مجازات مرگ رسید". بدین ترتیب کنفوسیوس مسیری را برای تفسیر جدید تاریخ هموار نمود.

کسی که در دوران ما به جای خلق، مردم(\*) یا نفوس و به جای زمین، زمین ملکی به کار می‌برد از خیلی از دروغ‌ها حمایت نمی‌کند. او از کلمات، پوسته‌ی رمزی پوسیده شان را می‌زداید. لغت خلق به وحدت مشخصی ارجاع می‌دهد و بر منافع مشترکی دلالت دارد. این لغت باید تنها زمانی بکار رود که از خلق‌های مختلف سخن می‌رود زیرا حداکثر تنها آن زمان است که نوعی اشتراک در تعلقات قابل تصور است. مردم یک منطقه منافع متفاوت، حتی متضاد دارند و این است حقیقتی که بر آن سرپوش گذاشته می‌شود. همچنین کسی که کلمه "زمین" را به کار می‌برد و با بینی و چشم‌هایش مزرعه را وصف می‌کند، گویی از بوی خاک یا رنگش صحبت می‌کند، در حال تصدیق دروغ حاکمان است. زیرا مسئله بر سر حاصلخیزی زمین یا عشق انسان به آن و یا پشتکار او نیست. بلکه اساسا نرخ غلات و قیمت کار است که مطرح است.

کسانی که از زمین سود برداشت می کنند همان هایی نیستند که غله را برداشت می کنند. بوی خاک هم برای بورس سهام ناشناخته است. آن ها بوی دیگری دارند. برعکس ملک یا زمین ملکی واژه درستی است؛ با آن کمتر می توان فریب داد. برای لغت دیسیپلین (نظم) در آن جا که سرکوب حاکم است باید واژه تمکین یا اطاعت را انتخاب کرد. زیرا دیسیپلین بدون فرمانروا هم امکان پذیر است و از این نظر نسبت به کلمه اطاعت کمی اصالت در خود دارد. و بهتر از لغت شرف، واژه کرامت انسان است. با این واژه افراد به سادگی از میدان دید ناپدید نمی شوند. هرکسی می داند که چه ارادلی خود را به جلو می کشند تا از شرف یک ملت دفاع کنند! و سیرها چقدر سخاوتمندانه شرف را بین کسانی تقسیم می کنند که آن ها را سیر کرده و خود گرسنه اند. ترفند و حيله ی کنفوسیوس امروز نیز کاربرد دارد. کنفوسیوس روندهای قضاوت ناموجه میهن پرستانه را با قضاوتی موجه جایگزین کرد. توماس مور اهل انگلستان در یک ایده تخیلی از کشوری می نویسد، که در آن شرایط عادلانه ای حاکم است. سرزمینی کاملاً متفاوت نسبت به کشوری که او در آن زندگی می کند، اما کشوری که او توصیف می کند منهای شرایطش خیلی به انگلستان شبیه است.

لنین که توسط پلیس تزاری تهدید می شد می خواست استثمار و تعدی اعمال شده توسط بورژوازی روسیه در جزیره ساخالین را تشریح کند. او ژاپن را به جای روسیه نشانده و کره را به جای ساخالین. روش بورژوازی ژاپن همه خوانندگان را به یاد روش های روسیه در ساخالین می انداخت. اما این نوشته ممنوع نشد چونکه ژاپن و روسیه دشمن بودند. [به همین ترتیب] خیلی از مسائل مربوط به آلمان که گفتنشان در آلمان مجاز نیست، بیانش در مورد اتریش مجاز است.

انواع و اقسام ترفندها وجود دارند که با آن ها می توان دولتی را که سوءظن دارد فریب داد. ولتر با اعتقاد کلیسا به معجزه بدین صورت مبارزه کرد که شعری دلپذیر درباره دوشیزه ی اورلئان سرود. او در این شعر معجزاتی را توصیف می کند که باید قطعاً اتفاق می افتادند تا ژاندارک در ارتش و در یک صومعه در میان راهبان مرد دوشیزه باقی بماند.

وی به خاطر ظرافت سبکش و با تصویرپردازی ماجراهای اروتیکی که خصیصه زندگی باشکوه حاکمان بود، آن ها را اغوا نمود تا تن به افشای مذهبی بدهند که برای آن ها وسیله چنین زندگی بی قیدی را فراهم کرده بود. بلی او بدین گونه این امکان را فراهم نمود که نوشته هایش از طرق غیر قانونی به دست آن هایی برسند که آن آثار برای آن ها در نظر گرفته شده بودند. قدرتمندان خواننده آن آثار، از انتشارشان حمایت یا آن را تحمل کردند. بدین ترتیب آن ها تن به افشای پلیسی دادند که از لذت جویی آنان دفاع می کرد. و [در یونان باستان نیز] لوکرتیوس کبیر با صراحت بیان می کند که او گسترش آتئیسم اپیکوری را تا حد زیادی وامدار زیبایی اشعارش است.

درواقع یک سطح ادبی بالا می تواند همچون حفاظی برای یک گفته باشد. با این وجود اغلب شک برانگیز هم هست. در این صورت ممکن است لازم باشد که عمداً سطح ادبی آن را پایین آورد. این برای مثال وقتی اتفاق می افتد که در فرمی حقیر از رمانی جنایی در جایی نامشخص، توصیفات از موقعیت ناگوار جاسازی شود. این چنین توصیفات در یک رمان جنایی تماماً توجیه پذیرند. شکسپیر بزرگ به دلایل بسیار کم اهمیت تری سطح ادبی [نوشته هایش] را کاهش داد هنگامی که سخنان مادر کوریولانوس با پسرش را که در مقابل سرزمین پدری قرار گرفته بود، عمداً

سخیف و بی اثر نمود. شکسپیر در این جا نمی خواسته که کوریولانوس به دلایل واقعی یا با یک محرک عمیق، از نقشه اش باز بماند، بلکه او باید با انفعالی مشخص به عادت‌های کهنه تسلیم می شد.

در شکسپیر هم شاهد نمونه ای از حقیقتی هستیم که با حيله و مکر ترویج می شود. و آن هنگامی است که آنتونیوس بر سر جنازه سزار سخن می گوید. آنتونیوس مدام تاکید می کند که بروتوس قاتل سزار، مردی شرافتمند است، اما وی کار بروتوس را هم شرح می دهد و تشریح کار او مؤثرتر از توصیف اوصاف عامل آن است. سخنران بدین گونه به حقایق مجال می دهد تا خود بر او چیره شوند. وی به آن ها بلاغتی عالی می بخشد. [نویسنده ای دیگر] جاناناتان سویفت در جزوه ای پیشنهاد می کند که برای آن که کشور به رفاه برسد می توان کودکان فقرا را نمک سود کرد و گوشتشان را فروخت. او محاسبه دقیقی ارائه می دهد تا ثابت کند که اگر آدمی از چیزی نهراسد قادر خواهد بود ثروت زیادی بیاندوزد.

سویفت خود را به حماقت می زند. او با حرارت و دقت بسیار از نگرش نفرت آور معینی دفاع می کند و در یک سوال کل رذالت آن نگرش را برای همه قابل تشخیص می کند. هرکسی می توانست عاقل تر یا حداقل انسان تر از سویفت باشد، به خصوص کسی که تا کنون پیامدهایی را که از نگرش های مشخصی سرچشمه می گیرند نیازموده باشد.

پروپاگاندا برای برانگیختن اندیشه در مورد ستمدیدگان در هر حوزه ای که باشد مفید است. اندیشیدن در رژیم هایی که در خدمت استثمار هستند خوار شمرده می شود.

حقیر شمرده می شود، هرچه که برای تحقیر شدگان سودمند باشد؛ پست شمرده می شود، نگرانی دائمی درمورد پیدا کردن مقداری غذا برای سیر شدن؛ ذلت نامیده می شود، تن ندادن به افتخار کشوری که مدافعینش در انتظار گرسنگی هستند و زبونی نامیده می شود، مظنون بودن به پیشوایی که به نکبت رهبری می کند. همچنین فرومایگی است کراهت داشتن از کاری که تامین نمی کند یا شورش علیه اجبار به انجام عمل احمقانه و یا بی توجهی به خانواده ای که توجه دیگر دردی از او دوا نمی کند. آن ها به گرسنگان دشنام می دهند که شکم پرستند. کسانی را که چیزی ندارند تا از آن دفاع کنند، ترسو خطاب می کنند، افرادی را که نسبت به ستمگرانشان تردید می نمایند مذبذب می خوانند و آنان را که برای کارشان مزد مطالبه می کنند، تن لش می نامند و غیره. تحت حاکمیت چنین رژیم هایی اندیشیدن به طور کلی بی ارزش است و به رسوایی می انجامد. اندیشیدن دیگر در هیچ جا آموزش داده نمی شود و هر جا که بدان پرداخته شود، تحت تعقیب قرار می گیرد.

با این حال همیشه جاهایی هست که می توان بدون ترس از مجازات دستاوردهای اندیشه را خاطر نشان کرد. این ها جاهایی هستند که دیکتاتورها به اندیشه محتاجند. به طور مثال می توان به دستاورد تفکر در حوزه دانش جنگ و تکنیک اشاره نمود. حتی گسترش وسایل پشم ریزی توسط سازمان ها و اختراع مواد جایگزین، مستلزم تفکر است. رو به وخامت گذاشتن وضع مواد غذایی و تعلیم جوانان برای جنگ، همه محتاج اندیشیدن است: این ها باید تشریح شوند؛ [در عین حال] می توان از ستودن جنگ یعنی هدف بلاواسطه این اندیشیدن زیرکانه اجتناب نمود. بدین ترتیب این اندیشه که از این سؤال نشات می گیرد که چگونه باید به بهترین وجهی جنگی را فرماندهی نمود؟ می

تواند به سؤال دیگری منجر شود که آیا این جنگ اساساً معقول است؟ و یا این که چگونه باید از یک جنگ بی معنی اجتناب نمود؟

البته این سؤالات به ندرت قابل انتشار هستند. با وجود این آیا اگر چنین اندیشه ای تبلیغ شده باشد نمی تواند مورد استفاده قرار گیرد، آیا نمی تواند به طراحی برای عمل بیانجامد؟ می تواند. برای اینکه در دورانی مثل دوران ما سرکوب - که در خدمت استثمار بخش بزرگی از مردم توسط بخش کوچکی است - همچنان میسر باشد، وجود باورهای معینی نزد مردم الزامی است. اعتقاداتی که باید در همه جوانب نفوذ کرده باشند. [در مقابل] کشفی در رشته جانورشناسی، همچون کاری که داروین انجام داد، توانست به یکباره برای استثمار طبقاتی خطرناک شود. از همین رو تا مدت ها فقط کلیسا با آن درگیر بود در حالی که پلیس هنوز متوجه خطر نشده بود. تحقیقات فیزیکدانان در سالیان اخیر عواقبی برای مقوله منطبق به بار آورده که توانسته لاقلاً برای دسته ای از دگم هایی که در خدمت سرکوب هستند خطرناک باشد.

هگل فیلسوف دولتی پروس که با تحقیقات دشوار در حوزه منطق درگیر بود، متدی را به مارکس و لنین، -کلاسیک های انقلاب پرولتاریایی- انتقال داد که ارزشی تخمین ناپذیر داشت. توسعه دانش به صورتی مرتبط اما ناموزون صورت می گیرد و دولت فاقد این امکان است تا همه چیز را زیر نظر بگیرد. پیشروان حقیقت می توانند میدان هایی را برای نبرد انتخاب کنند که نسبتاً تحت کنترل قرار ندارند. مهم این است که تفکر صحیح آموزش داده شود، تفکری که همه ی چیزها و وقایع را بر اساس جنبه های گذرا و تغییرپذیر آن ها مورد سؤال قرار دهد. طبقه حاکم بیزاری شدیدی نسبت به دگرگونی های بزرگ دارد. آن ها آرزو دارند که همه چیز همچنان که هست، بماند. اگر میسر باشد برای هزار سال. در بهترین حالت ماه از حرکت باز ایستد و خورشید متوقف شود! پس هیچ کس گرسنه نشود و شامی نخواهد. وقتی آن ها شلیک می کنند، دشمنان قادر نباشند پاسخ دهند، گلوله آن ها باید آخرین گلوله ای باشد که شلیک می شود.

نگرشی که به ستمدیدگان امید و شهامت می بخشد، نگرشی است که به خصوص بر ناپایداری و گذرا بودن تاکید می کند، این که در هر شیئی و در هر شرایطی تضادی پدیدار می شود و رشد می کند، امری است که باید در مقابل فاتحین قرار داد. چنین نگرشی (دیالکتیک، آموزه جریان داشتن اشیاء) می تواند در بررسی اشیاء مورد آزمایش قرار گیرد. کاری که طبقه حاکم مدت هاست از آن غافل است. می توان آن را در بیولوژی یا شیمی به کار بست. همچنین می تواند در تشریح سرنوشت یک خانواده بدون آن که هیاهوی زیادی برانگیزد مورد آزمون قرار گیرد. وابستگی هر شیء به اشیاء بسیار دیگری که مدام تغییر می کنند برای دیکتاتورها پنداری هولناک است ولی این اندیشه می تواند به انحاء مختلف به کار رود، بدون آن که حربه ای به دست پلیس داده شود.

تشریح کامل همه روند ها و شرایطی که فرد با آن مواجه می شود تا یک مغازه فروش توتون باز کند، می تواند ضربه ای سخت بر علیه دیکتاتور باشد. با کمی اندیشیدن می توان به دلیل آن پی برد. حکومتی که تود های مردم را به سوی تباهی سوق می دهد، باید مانع اندیشیدن آنان به تباهی حکومت شود. آن ها بسیار از سرنوشت می گویند. این سرنوشت است که در مورد کمبودها مقصر است، نه آنها. کسی که در جستجوی علل محنت هاست، قبل از آن که به

علت آن یعنی دولت برخورد کند، توقیف می شود. اما در کل مقابله با یاوه گویی درباره سرنوشت ممکن است. می توان نشان داد که سرنوشت انسان به دست انسان ساخته می شود.

این کار می تواند به کرات اتفاق بیافتد، به طور مثال سرگذشت یک مزرعه شرح داده شود، مثلا مزرعه ای در ایسلند. همه روستا درباره این صحبت می کنند که این مزرعه طلسم شده است. یک زن روستایی خود را به درون چاه می اندازد، مرد دهقانی خود را حلق آویز می کند. روزی ازدواجی صورت می گیرد. پسر آن دهقان با دختری از روستای دیگر ازدواج می کند که با خود چند تکه زمین به عنوان جهیزیه می آورد. طلسم از مزرعه رخت بر می بندد. روستاییان در ارزیابی از روی آوردن مجدد خوشبختی همداستان نیستند. عده ای آن را به طبیعت گرم و مهربان دهقان جوان و عده ای دیگر به زمین هایی نسبت می دهند که زن جوان با خود آورده و [بنابر این] مزرعه الان به اندازه ای هست که بتوان با آن زندگی کرد. اما حتی در یک شعر که به سادگی منظره ای را توصیف می کند، می توان به چیزی دست یافت، هرگاه چیزهایی به منظره اضافه شود که به دست انسان خلق شده اند. زیرکی و ترفند برای ترویج حقیقت الزامی است.

#### نتیجه

حقیقت بزرگ عصر ما (که تنها شناخت آن کافی نیست، اما بدون شناخت آن نمی توان هیچ حقیقت مهم دیگری را یافت) این است که قاره ما در بربریت فرو می رود، زیرا مناسبات مالکیت بر وسایل تولید با خشونت قابل دوام است. چه فایده دارد با شهامت چیزی بنویسیم که این نتیجه از آن ناشی شود که وضعیتی که در آن فرو می رویم بربریت است (چیزی که حقیقت دارد)، اگر که روشن نباشد که چرا ما در این موقعیت قرار گرفته ایم؟ ما باید بگوییم که شکنجه صورت می گیرد زیرا مناسبات مالکیت باید باقی بماند. مسلما اگر این را بگوییم دوستان زیادی را که مخالف شکنجه هستند از دست خواهیم داد، زیرا آن ها معتقدند که مناسبات مالکیت بدون شکنجه هم می تواند برقرار بماند (چیزی که حقیقت ندارد).

ما باید حقیقت درباره شرایط بربریت در کشورمان را بیان کنیم، بدین منظور که انجام اقدامی میسر گردد که آن شرایط را از بین ببرد، یعنی از این طریق که مناسبات مالکیت تغییر داده شود.

از این گذشته باید این را به کسانی بگوییم که تحت چنین مناسباتی بیشترین مشقت را تحمل می کنند، آنان که بیشترین منافع را در دگرگون کردن آن دارند، به کارگران و کسانی که به عنوان متحدینشان در نظر می گیریم. کسانی که حتی اگر در سود سهمیم باشند اما در حقیقت مالک وسایل تولید نیستند.

و در آخر باید به حيله و ترفند متوسل شويم.

و ما این پنج معضل را باید همزمان و با هم حل کنیم. زیرا قادر نخواهیم بود به کاوش حقیقت درباره شرایط بربریت پردازیم بدون آن که به کسانی بیاندهشیم که از این شرایط در رنجند. و در حالیکه مدام هر یورش ترس را دور می کنیم و رابطه حقیقت را با کسانی جستجو می کنیم که برای به کار بردن دانش خود آمادگی دارند، باید به این هم

بیاندیشیم که حقیقت را به گونه ای به آن ها منتقل کنیم که همچون سلاحی در دستشان باشد و در عین حال باید این کار را با تدبیر انجام دهیم تا دشمن نتواند آن را کشف کند و یا مانع آن شود.  
اگر مدعی هستیم که نویسنده باید حقیقت را بنویسد، این است آن چیزی که از نویسنده انتظار می رود.

**برتولت برشت، پاریس**

۱۹۳۸

زیرنویس

(\*)- سال هاست که واژه مردم در ادبیات سیاسی ایران جایگزین کلمه خلق شده است. اما نه تنها تمام پوخته فریب کارانه آن را با خود حمل می کند، بلکه با باری به مراتب دست راستی تر وظیفه سرپوش گذاشتن بر حقیقت را به عهده گرفته است.(مترجم)

\*\*\*

از سایت جنبش کارگری/ <http://jonbeshekargary.org> :

متن آلمانی:

<http://www.gleichsatz.de/b-u-t/spdk/brecht2.html>